



اینکه چرا هرچقدر جلوتر می‌رویم جامعه سست‌تر و لخت‌تر می‌شود نسبت به اتفاقات اجتماعی از جمله خودکشی، از جمله علمای دین که موضع صریحی در رسانه‌ها نمی‌گیرند، این برمی‌گردد به فضای سیاسی و اجتماعی‌ای که ما داریم تجربه می‌کنیم. نه در ایران بلکه در سراسر جهان.

مانباید برای مبارزه با بیماری تلاش کنیم و نباید راه‌هایی پیدا کنیم که دیرتر پیر شویم، یا نباید راه‌هایی پیدا کنیم که مرگ خود را به تأخیر بیندازیم. کلاً پزشکی و درمان نشان دهنده شوق انسان به زندگی است، به اینکه رنج خود را کم کنند. هرچند ممکن است هیچ‌گاه این طور نشود، بالاخره انسان‌ها اراده دارند و نمی‌شود همه را صالح کرد. چه ابراهیم، چه عیسی و چه مهدی، درود خدا بر ایشان باد، هم بپایند؛ می‌گویند در همان زمان هم ظالم هست و هم کافر هست و هیچ وقت جهان صلح کامل نمی‌شود، چون اراده‌ها آزاد است. اما ما اگر خدا بخواهد و اگر فکرمی‌کنیم خدا دنبال این بوده که حیات طیبه‌ای در جهان حاکم شود که انسان‌ها خوب در آن زندگی کنند، باید تلاش کنیم که این رنج را کاهش دهیم.

پس من مخالف این هستم که فکر کنیم که کسی که اتانازی را موجه می‌کند می‌خواهد از رنج که یک مؤلفه اصلی حیات بشری است فرار کند. من اتانازی را به دلایل دیگری رد می‌کنم. به دلیل همان مبانی اصلی که در ادیان توحیدی وجود دارد؛ یعنی من به این دلیل که دارم رنج می‌کشم می‌خواهم خود را حذف کنم، اما نمی‌دانم که حذف من شمارا ناراحت می‌کند، دوستان من را ناراحت می‌کند و خانواده من را ناراحت می‌کند و من تنها نیستم، من یک فرد تنها نیستم. من با جمع کثیری اتحاد دارم. من رأس نمی‌توانم درباره جان خودم تصمیم بگیرم. جان مثل کت و شلوار نیست که من نسبت به آن مالکیت داشته باشم، بلکه یک هدیه بخشیده شده از خداوند است که برای همه است. خداوند من را به این زندگی بخشیده و به همسرم بخشیده، به فرزندم بخشیده، به پدرم بخشیده. این طور نیست که فقط من در مورد خودم این تصمیم را بگیرم.

به نظرم باید واقعاً از رنج فرار کرد و کسی که درگیر اتانازی است باید در وهله اول تلاش کند که خود را از رنج‌ها کند. می‌شود راه‌های کاهش رنج را دنبال کرد. اگر می‌توان فرد را درمان کرد، درمان کند. بخشی از درمان هایمان هم درمان عاطفی است، یعنی اگر کسی که می‌گوید «من دارم دردی می‌کشم، پس بروم» اگر پسرش را، نوه‌اش را هر روز ببیند، خوشحال می‌شود یا نه؟ آیا حس خوب پیدامی‌کند یا نه؟ این‌ها تسکینی برای درد هست یا نیست؟ ولی اگر خودش را حذف کند باید این را قبول کند که چه رنجی را به اطرافیان خودش تحمیل می‌کند.

به جز دلایلی که برخاسته از ادیان توحیدی است، چه دلایل دیگری برای مخالفت با اتانازی وجود دارد؟

بحث‌های زیادی راجع به اتانازی شده است. موافقت با آن به دو دلیل عمده است: یکی آنکه می‌گویند حیات و جان خودمان است. کوتاهش می‌کنیم یا بلندش می‌کنیم و کسی حق دخالت در آن را ندارد. حالا این اتانازی‌ای است که خود افراد اراده‌ورزانه انجام دهند، یک صورت هم این است که بیمار شعورش را از دست داده و دیگر نمی‌فهمد و دیگران برای او تصمیم می‌گیرند. اما چه خودش و چه دیگران تصمیم بگیرند، استدلال این است که «ما هستیم که انتخاب می‌کنیم». دلیل دوم این است که هیچ توجیهی برای رنج و درد نداریم، یعنی موجه بودن اتانازی برای دوری از رنج است، چرا آدم خودش را به رنج بیندازد؟ معقول نیست که انسان رنج بکشد. تا جایی که می‌دانم، به این دو دلیل اتانازی نزد کسانی که با آن موافق‌اند موجه است.

اما کسانی که دیندار هستند قاعده تأیید بر همین مبنا که حیات ما، جان ما، الهی است، شخصی نیست، بلکه جمعی است، نمی‌توانند با

اتانازی موافقت کنند. پاسخی که می‌شود در مورد درد داشت این است که ما یک درد جسمی و یک درد روحی داریم که می‌شود هر دو را تخفیف داد؛ با حس تعلق بیشتر و یا مراقبت بیشتر این‌ها تعدیل می‌شود. من فکرمی‌کنم مشکل جدی اتانازی، غیر از مسائلی که گفتم، این است که تعیین مرز توانایی ما برای تشخیص مصلحت خودمان کار دشواری است. یعنی یک وقت‌هایی ممکن است به دلیل خودخواهی هایمان، تنبلی هایمان و ناتوانی هایمان تصمیم به اتانازی بگیریم. این فرق می‌کند با کسی که آدم شجاع و دلیری است اما حس می‌کند که دیگر زندگی‌اش هیچ ثمره و بهره‌وفایده‌ای ندارد. تشخیص این خیلی سخت است.

مثلاً یک فرمانده جنگی که به ارتش مقابل حمله می‌کند حتی حاضر است که اسیر شود و می‌داند شکنجه می‌شود، اما عزت و افتخار را در این می‌بیند که بماند. اما کسی دیگری یک قرص سیانور می‌خورد که خود را بکشد و اطلاعاتی به دشمن ندهد و نقشه‌های نیروهای خودی لو نرود. این دو تا را در نظر بگیرید، تشخیص اینکه شما کجا دارید درست عمل می‌کنید خیلی سخت است. به همین خاطر من فکر می‌کنم کسانی که از اتانازی و مرگ خود خواسته دفاع قطعی می‌کنند باید کمی احتیاط کنند. یعنی دلیل اصلی من غیر از مبانی الهی این است که ما مرز تشخیص این که مصلحت فرد کدام سواست و مصالح و فایده دیگران را چطور می‌توان تأمین کرد رانمی‌دانیم و نمی‌توانیم خیلی روشن راجع به آن داور می‌کنیم.

با دفاع قطعی از مرگ خود خواسته، واقعاً ممکن است این راه باز شود که من بگویم قبل از اینکه شیمی درمانی شوم می‌خواهم اتانازی شوم. چون عمل من نوعی اتانازی می‌شود و بعد حالا من اگر سرطان هم نداشته باشم، بیماری خاصی هم نداشته باشم، مثلاً بد هکار باشم، قسط زیاد داشته باشم، از رنج تحقیر از اینکه توی پول هستی وزن نمی‌توانی بگیری یا بچه‌ها تحقیر می‌شوند و... می‌خواهم اتانازی کنم. یک آشوب به وجود می‌آید که نمی‌توان به آن نقطه‌ای که کشته شدن را معقول می‌داند رسید. به همین دلیل است که من می‌گویم باید در مورد اتانازی احتیاط کرد. نمی‌توانم بگویم اتانازی قطعاً غلط است، اما بنا به دلایلی که عرض کردم و سختی تشخیص آن نقطه‌ای که مصلحت فرد در آن فراهم می‌شود، باید با احتیاط با آن برخورد کرد.

فکرمی‌کنم در همه انواع خودکشی، حتی خودکشی خودخواهانه هم، با همین مسئله تعیین مرز درگیر هستیم. در صحنه‌های اول فیلم «رقصنده با گرگ» می‌بینیم که سربازی که به خاطر قطع پایش افسردگی گرفته به قصد خودکشی از خط آتش عبور می‌کند، اما دیگر سربازها تصور می‌کنند که او دارد شجاعانه یک حمله راهبردی می‌کند. بنابراین، شاید یکی از چالش‌های اساسی خودکشی این است که تعریف مشخصی برای آن داشته باشیم. آیا با توجه به اینکه شهادت را داریم، عمل نوع دوستانه را داریم، انواع اعتراضی خودکشی مثل خودسوزی راهب‌های بودایی را اعتراض به دولت ویتنام تا انواع دیگری را داریم، اساساً می‌توانیم به یک تعریف واحد برسیم که همه این‌ها را در دل خود داشته باشد؟

خیلی کار سختی است. مقاله‌ای می‌خواندم از دکتر بیژن عبدالکریمی و دو همکارش با عنوان «خودکشی زیباشناختی در جدال با تن کشی مذهبی». جالب بود که خودکشی و تن کشی را از هم جدا کرده بود. در واقع خودکشی یک ترم زیباشناختی است. در آن مقاله آمده که

خودکشی به معنای مزیقتش، یعنی به نمایش گذاشتن حق انتخاب و حق اراده و فردیت، با قاعده طلایی جور در نمی‌آید، چون در قاعده طلایی وقتی می‌گویند چیزی را که برای خود می‌پسندی برای دیگران نیز پسند یک جور دیگر خواهی نهفته است.

